

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۳۱

## تحلیل شکر و ناسپاسی در متون عرفانی با تکیه بر مثنوی عمده الاشعار

حسن قربانی<sup>۱</sup>

احمد رضا یلمه‌ها<sup>۲</sup>

### چکیده:

ناسپاسی و ناشکری به معنی نادیدن لطف منعم است و مراتبی دارد که به شکر زبانی اعتراف به نعمت، شکر قلبی دانستنِ نعمت از خدا، و شکر عملی اطاعت از منعم تقسیم می‌شود. شکر در حوزه اخلاقیات بررسی می‌گردد و یکی از مقامات عرفانی است. قاسمی گنابادی لطف حق را سرچشمه فیوضات الهی می‌داند که باعث می‌گردد نعمات بر عبد عطا شود. از این رو، اگر بنده به ولایت امیرالمؤمنین که مهم‌ترین و بزرگترین نعمت الهی است؛ معتقد و ملتزم باشد، و از تکبر و خودبینی، آزار و اذیت دیگران خودداری کند، بصیرت او گشوده گردیده و نعمت منعم را در می‌یابد. آن هنگام است که شکر ایزد گزارده شده است. از آن جا که ناظم، قاسمی گنابادی، در قرن ده هجری قمری می‌زیسته و گفتمان غالب جامعه ایدئولوژی شیعی است، رمزگان تشیع محبت امیرالمؤمنین و اوصیا ایشان در جای جای منظومه بیان شده و از مهم‌ترین و برجسته‌ترین و بنیادی‌ترین نعمات الهی معرفی می‌گردد.

### کلید واژه‌ها:

قاسمی گنابادی، مثنوی عمده الاشعار، ناسپاسی و کفران نعمت، محبت امیرالمؤمنین.

---

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان. ham5636@gmail.com

<sup>۲</sup> - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان. نویسنده مسئول:

ayalameha@yahoo.com

## پیشگفتار

پژوهش حاضر، ناسپاسی و ناشکری است که در حوزه اخلاق جای می‌گیرد و در عرفان، بدان پرداخته شده است. در اصطلاح دینی از ناسپاسی بیشتر با عنوان کفران نعمت یاد می‌شود، به این معنا که «شخص در مواجهه با نعمات الهی، یا نعمت را در قلب خود بی‌اهمیت می‌شمارد یا با زبان سخنی می‌گوید که نشانه بی‌اعتنایی نسبت به نعمت و بی‌ارزش بودن آن است و یا گاهی در عمل به آن اهمیت نمی‌دهد و به جای استفاده نیکو و بجا از آن، نعمت‌های الهی را در مسیر سوء و نابجا استفاده می‌کند که این همان مصداق کفران نعمت است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۶۰). در این پژوهش، قصد داریم در موضوع ناسپاسی و کفران نعمت در مثنوی عمده الاشعار بحث کنیم؛ بر این اساس، قلمرو پژوهش حاضر، مثنوی عمده الاشعار است. پرسش اصلی پژوهش حاضر، چگونگی تحلیل ناسپاسی و کفران نعمت در لسان قاسمی گنابادی (وفات: ۹۸۲) است و نگارندگان برآنند تا تحلیل موضوع فوق را در مثنوی عمده الاشعار بیان نمایند؛ لذا بعد از بیان پیشینه پژوهش، به تبیین مبانی نظری پژوهش که تعریف ناسپاسی، عمده الاشعار است، می‌پردازیم و در بخش بحث اصلی، ابیاتی با درونمایه ناسپاسی و ناشکری، استخراج کرده و به تحلیل و بررسی آن خواهیم پرداخت. بر این اساس، فرضیه پژوهش حاضر این گونه رقم می‌خورد:

۱- قاسمی گنابادی به ناسپاسی و ناشکری پرداخته است.

۲- کفران نعمت را در عدم پذیرش ولایت امیرالمؤمنین (ع) می‌داند.

## پیشینه پژوهش

پژوهش حاضر دو سو دارد: یک سوی آن به مثنوی عمده الاشعار می‌پردازد و از سوی دیگر، ناسپاسی و ناشکری در آن مورد بررسی تحلیل قرار می‌گیرد. در این بخش، به برخی پژوهش‌ها که حول و حوش موضوع حاضر نگارش شده است، می‌پردازیم.

۱- مقاله‌ای با عنوان «شکر نعمت در مثنوی» در سال ۱۳۹۰ در مجله حافظ نگارش شده است که پژوهشگر در پژوهش فوق به نتایجی دست یافته است: «از نکات فوق العاده پرمغز و عالی در مثنوی مولانا، مفهوم ادب شکر نعمت است که اولین پرداخت آن در حکایت «عاشق شدن پادشاهی بر کنیزک» با اشاره به ناسپاسی قوم حضرت موسی، صورت گرفته است.

۲- مقاله‌ای با عنوان «شاهنامه‌ی نواب عالی و قاسمی گنابادی» که فرهاد درودگریان در

مجله کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۳۹، در سال ۱۳۸۸ نگارش نموده است. پژوهشگر در این پژوهش بیان نموده است که: «سه منظومه مهم تاریخی قرن دهم که به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده، متعلق است به میرزا قاسم قاسمی گنابادی: شاهرخ‌نامه، راجع به سلطنت شاهرخ، پسر امیر تیمور گورکانی، شهنامه قاسمی (یا شهنامه ماضی)، در شرح سلطنت شاه اسماعیل صفوی و پسرش، شاه تهماسب، و شهنامه نواب عالی، در بیان سلطنت شاه تهماسب صفوی. این اثر برونگرا (آفاقی) و عینی است و به شرح وقایع و جنگ‌های شاه دوران می‌پردازد، ولی در مناجات‌ها و ساقی‌نامه‌ها، درونگرا (انفسی) و ذهنی می‌شود. در بسیاری از ابیات اصلا فکری مطرح نیست و فقط عبارت‌پردازی و لفاظی است.

### مبانی نظری

#### ناسپاسی و کفران نعمت

در قرآن آیات بسیاری در خصوص ناسپاسی انسان و نکوهش این خصیصه وجود دارد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ: انسان ستمگری ناسپاس است» (ابراهیم، ۳۴)، «كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا: انسان بسیار ناسپاس است» (اسراء، ۶۷)، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ: انسان بسیار ناسپاس است» (حج، ۶۶)، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ: همانا انسان به پروردگار خویش ناسپاس است» (عادیات، ۶)، «قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ: کشته باد انسان چه ناسپاس است» (عبس، ۱۷)، «أَنْتَ لَيْتُوسٌ كَفُورٌ: به درستی که او نومید ناسپاس است» (هود، ۹)، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ: انسان بسیار ناسپاس و کفرش آشکار است» (زخرف، ۱۵). علاوه بر این آیات، خداوند در قرآن، سرگذشت بسیاری از اقوامی که ناسپاسی و ناشکری آنان را نابود ساخته، بیان می‌کند و یکی از سخت‌ترین عذاب‌ها را برای کسانی قرار داده که ناسپاس هستند و شکر نعمت‌های خداوند را به جای نمی‌آورند.

یکی از آیات مهمی که در این خصوص وجود دارد، قسم شیطان بر ناسپاس کردن و ناشکری کردن انسان‌هاست. وقتی خداوند شیطان را از حریم الهی به خاطر تکبر و سجده نکردن بر آدم بیرون می‌راند، شیطان از خداوند می‌خواهد که تا روز قیامت به او مهلت زندگی بدهد، و چون به او فرصت داده می‌شود، می‌گوید: «ثُمَّ لَا تَجِدُ الْإِنْسَانَ إِلَّا كَفُورًا: پس و از پس و از چپ و از راست بر آن‌ها می‌تازم و بیشتریشان، را ناسپاس خواهی یافت» (اعراف / ۱۷). پس در واقع انسان ناسپاس در حال پیروی از شیطان است.

کفر در لغت به معنی ناسپاسی، کفران و نمک‌نشناسی، الحاد و بیدینی و انکار خدا، حق، قیامت و معاد است. در قرآن، کفر و مشتقات آن در حدود ۴۰۰ بار تکرار شده است و در معانی مختلف نیز استعمال شده است (معجم‌المفهرس). کفر در اصطلاح قرآنی علاوه بر جحد و انکار و ترک حق و ناسپاسی به معنی پوشاندن و پنهان کردن هم آمده است: «كَمَثَلُ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكَفَّارَ نَبَاتِهِ: چون بارانی که رویدن بذر و نبات، زارعان را به تعجب و امید دارد (لغت نامه دهخدا)».

«در ضمن روایتی، کفر در قرآن به پنج معنا آمده است:

۱- جحود و انکار خدا و ربوبیت خالق و معاد و قیامت همانند مادیون و ملحدان که می‌گویند: مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...» (جاثیه/۲۴)

۲- انکار حق و هر چیزی که علم و یقین بدان دارند: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل/۱۴)

۳- کفران نعمت و ناسپاسی: «وَلَيْنَ شُكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَإِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم/۷)

۴- ترک اوامر الهی: «أَفْتُمُونَنَّا بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره/۸۵)

۵- براءت و بیزاری: چنانکه قرآن از قول حضرت ابراهیم در بیزاری از بت‌ها و عبادت بت پرستان می‌فرماید: «إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ» (ممتحنه/۴). (حسنی، ۱۳۶۳: ۴۶)

بنابراین، کفر در پژوهش حاضر در معنای سوم آن؛ یعنی کفران و نعمت ناسپاسی در مقابل آن شکران نعمت و باورد داشتن به نعمت‌ها و الطاف خداوندی است. ابوالفضل میبیدی در کتاب کشف‌الاسرار در ذیل تفسیر آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» کفر را بر دو قسم می‌داند، یکی کفران نعمت و دیگری سرباز زدن از توحید که اعم از سرباز زدن از اقرار به نبوت پیامبر و دستورات الهی است. (میبیدی، ۱۳۷۱: ۱۵۸)

مفهوم شکر آنقدر از بدیهیات به شمار می‌رود که معنایش بر همگان آشکار است و «نیکو گفتن خدای و هر محسن را بر احسان» (لغت نامه دهخدا). نعمت در حقیقت همان عطا و بخشش است که می‌تواند شامل مال یا ثروت، نیکی و خیر، صحت و سلامتی و... شود. شکر در لغت به معنای شناخت نعمت و سپاسگزاری از منعم است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۹۲) گاه در کنار شکر لغوی، از شکر عرفی نیز نام برده شده است. شکر لغوی اعم از شکر عرفی است، چرا که هم شکر و سپاس خدا و هم غیر او را در بر می‌گیرد، اما شکر عرفی

فقط به معنای تشکر از نعمت‌های الهی است. یعنی، بین این دو نوع شکر نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است. (جرجانی، ۱۹۷۸: ۱۳۴-۱۳۳؛ تهانوی، ۱۹۹۹: ۱۰۳۹-۱۰۳۸)

### تعریف شکر از نظر عرفا

برخی از عرفا شکر نعمت را مشاهده بخشش همراه با نگهداشت حرمت می‌دانند. (قشیری، ۱۹۹۸: ۱۷۴؛ جیلانی، ۲۰۰۶: ۶۰۲) و برخی دیگر عموماً شکر را به سه بخش زبانی، قلبی (علمی) و عملی تقسیم می‌کنند. (ابن عربی، بی‌تا: ۲۰۲؛ عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۹: ۲۱۱) شکر زبانی اعتراف به نعمت، شکر قلبی دانستن نعمت از خدا، و شکر عملی اطاعت از منعم است. (قشیری، ۱۳۶۷: ۱۷۴؛ عین‌القضاة، ۱۳۸۰: ۲۶۱) قشیری و جیلانی شکر قلبی را با عبارت ملازمت بر بساط شهود با نگاهداشت حرمت تعریف کرده‌اند. (قشیری، ۱۳۶۷: ۱۷۴؛ جیلانی، ۲۰۰۶: ۶۰۲) عزالدین کاشانی اعتراف قلبی و زبانی را کمال شکر (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۱: ۲۶۷) و ابن عربی شکر علمی یا قلبی را «حق الشکر» دانسته است. (ابن عربی، بی‌تا: ۲۰۲) عرفا شکر عملی را با اعضا و جوارح دانسته‌اند که به معنای به‌کار بردن نعمت‌های الهی در جهت اطاعت خدا و عصیان نکردن به وسیله آن‌هاست، به طوری که شکر هر عضو باید متناسب با آن هدفی باشد که برای آن آفریده شده است. (جیلانی، ۲۰۰۶: ۶۰۲؛ مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۱۲۹۰) شکر از شیوه‌های رفتاری حضرت رسول اکرم (ص) است و در کنار «حیا، سخا، توکل، ذکر، رضا، حلم، صبوری، عفو، چشم‌پوشی، رأفت، رحمت، مدارا؛ خشنودی نیز آمده است.» (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۳۱)

### زندگینامه قاسمی گنابادی

میرزا قاسم، یا میرزا محمد قاسم (الحسینی) قاسمی گونابادی یا گنابادی، یا جنابادی (جنابدی)، یا گون‌آبادی، متخلص به قاسمی (یا با نام مستعار قاسمی) فرزند میر سید عبد الله حسینی، مشهور به امیر (میر) سید جنابزی، در سال ۹۳۰ هـ ق احتمالاً در گناباد (جنابد) خراسان در خاندان شریفی از سادات که مقام ریاست کلانتری شهر را به طور موروثی بر عهده داشتند، دیده به جهان گشود. (صفا، ۱۳۵۷: ۷۱۷) وی این مقام را بعد از پدرش، که همیشه پیشوا و مقتدای آن ولایت بوده، به ارث برده بود؛ اما به برادرش، میرزا ابوالفتح واگذار کرد و زندگی‌اش را وقف فقر و فقرا نمود و به شاعری پرداخت. (همان: ۶۷۸) مؤلف می‌نویسد: «اما میر مذکور با وجود بذل و سخا و کرم و علو شأن، دائم به مضمون بلاغت مشحون «الفقر فخری» عمل کرده، به طریقه ائمه علیهم السلام - اوقات

می‌گذراند و درویشی و فقر او زیاده از آن است که تعریف توان کرد». (قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۶۹) او از سادات عصر شاه تهماسب صفوی است. در شعر و ادب شاگرد هاتفی، شاعر معروف، بود و در دانش عقلی، به ویژه ریاضی، از محضر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (۹۰۰-۹۴۸ هـ ق) بهره برد. (صفا: ۶۸۹) او به مزید علم و عبادت و فهم و فراست از امثال و و اقران ممتاز و مستغنی بود و در شعر، عروض و معما سرآمد بود. از مشاهیر قرن دهم و از جمله شاعرانی است که هر دو دوره تیموری و صوفی را درک کرده است. در آغاز قرن دهم از ملازمان شاه اسماعیل شد و مدتی از شاعران دربار او به شمار می‌رفت. او به دربار شاه تهماسب نیز راه یافت و دو مثنوی برای آن‌ها سرود. (همان: ۳۲۶) قاسمی، شاعری معروف و به بلندی طبع موصوف بود و بیشتر اوقات در وادی مثنوی‌گویی می‌شتافت. همه قسم شعر را می‌سرود، اما در مثنوی سرآمد بود و بی‌تکلف، مدح گسترده بی‌بدل است و در این زمانه کسی مانند او مثنوی نسروده است. (صفا: همان)

قاسمی پس از مدتی، به سبب عدم دریافت صله از شاه تهماسب، از ملازمت او کناره‌جست و به نزد سلطان محمود خان، والی دیار بکر، رفت و منظومه‌ای به بحر متقارب، همان‌گونه که برای شاه اسماعیل و شاه تهماسب سروده بود، برای این سلطان در بیان جنگ‌ها و پیروزی‌هایش سرود (نفیسی ۴۰۷: ۱۳۴۴).

او سرانجام در سال ۹۸۲ هـ - ق (یا ۹۸۴ هـ - ق) در همان دیار غربت، چشم از زندگی فرو بست. (صفا، ۱۳۵۷: ۲۳۲)

#### آثار او

قاسمی، بعد از هاتفی، استاد سلف خویش، سعی کرد وقایع زمان پر آشوب صفویان را به سبک داستان تاریخی به سلک نظم درآورد. (اته ۶۳۹: ۱۳۵۱) در سخن قاسمی تأثیر مستقیم پیروان نظامی، به ویژه جامی و هاتفی، آشکار است. از ویژگی‌های مثنوی‌هایش، آوردن ابیات بسیار در توحید و ستایش پیامبر اکرم است، که البته در بنیاد، همان است که نظامی و مقلدانش کرده‌اند. آشکار است که در عهد چیرگی تشیع، ستایش علی بن ابی طالب (ع) هم بر آن چه بود، افزوده می‌شد. آثار او به ترتیب زمانی عبارتند از:

۱- شاهنامه ماضی: شاهنامه ماضی یا اسماعیل نامه یا شاهنامه اسمعیل یا شاهنشاهنامه یا شاهنشاهنامه، سه قسمت اول شاهنامه‌ی قاسمی است که در شرح سلطنت شاه اسماعیل صفوی، از ۹۰۹ تا ۹۳۰ هـ ق / ۲۴-۱۵۰۳ هـ ق، یعنی تا ده سال پس از مرگ شاه اسماعیل، در

## تحلیل شکر و ناسپاسی در متون عرفانی با تکیه بر مثنوی عمده الاشعار / ۴۵

۴۳۰۰ بیت به دستور شاه تهماسب اول، پسر شاه اسماعیل، سروده شده است. (صفا، ۱۳۷۹: ۳۶۶)

شاهنامه قاسمی کاملاً تحت تأثیر اسکندرنامه نظامی و سبک او، از جمله سرودن ساقی‌نامه‌هاست.

۲- شاهنامه نواب عالی (اعلی)

۳- شاهرخ‌نامه: مثنوی دیگری از قاسمی در بحر متقارب است. شاهرخ‌نامه درباره پادشاهی و جنگ‌های شاهرخ تیموری (۸۰۷-۸۵۰ هـ ق / ۷-۱۴۰۵ م) و پادشاهی شاه تهماسب سروده شده و با مدح پادشاه صفوی آغاز می‌شود. (صفا، ۱۳۵۷: ۷۲۱)

۴- لیلی و مجنون: این منظومه نیز به نام شاه تهماسب در ۲۵۴۰ بیت به تقلید از لیلی و مجنون نظامی سروده شده است. (همان: ۷۲۳)

۵- کارنامه یا چوگان‌نامه یا گوی و چوگان: قاسمی آن را به دستور شاه تهماسب، در وصف گوی‌بازی شاه اسماعیل، در سال ۹۴۷ هـ ق بر وزن لیلی و مجنون نظامی در ۱۵۰۰ بیت در مدّت سه هفته سروده است. (همان)

۶- خسرو و شیرین: این، منظومه به نام سام میرزا، پسر شاه اسماعیل، در ۳۰۰۰ بیت در سال ۹۵۰ هـ ق سروده شده است (همان).

۷- زبده الاشعار: منظومه‌ی حکمی و عرفانی است که به وزن و تقلید از مخزن الاسرار نظامی در ۴۵۰۰ بیت سروده شده است. (صفا: همان).

۸- ساقی‌نامه‌ها: قاسمی ساقی‌نامه‌های بسیاری را در خلال شاهنامه‌های خویش سروده است که برخی از آن‌ها به نام‌های شاه ستاره سپاه، خواجه حبیب‌الله وزیر و جمجاه دین پناه است. (قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۷۹)

۹- البته از او عمده الاشعار (در وصف کعبه و مدینه)، عاشق و معشوق، خلاصه الاشعار، غزلیات، رباعیات و تک‌بیتی‌هایی هم به جا مانده است (همان).

### بحث اصلی

شکر و سپاسگزاری در تقابل با ناشکری، ناسپاسی و کفران نعمت است؛ بنابراین، شکر و سپاسگزاری، ایمان و دینداری، و... از مصادیق شکرگزاری است. در دیوان قاسمی گنابادی شکر و ملزومات آن در حدود یازده بار بازتاب یافته است. آغاز دیوان با حمد و ستایش پروردگار آغاز می‌گردد و ناظم، خدا را در پرداخت آثارش شکرگزار است: «الحمد لله و المنه

که توفیقات سبحانی و تاییدات یزدانی شامل حال متکفل احوال شکسته بال؛ یعنی قاسمی حسینی جنابدی شده از ترتیب نظم دو شاهنامه حقیقی به تحقیقی فارغ البال شد و آن اولین شکوفه بود که از نهال مراد سر زد و بعد از آن میوه‌ای که از شاخ امید حاصل شد کتاب لیلی و مجنون بود که عشاق را به انوار از مطالعه آن، شوق و نیازی تازه و خوبان آفاق را عشوه و نازی بی اندازه حاصل شد و بعد از آن نسخه گوی چوگان بود که به کارنامه موسوم است که چون چوگان زلف دلبران، گوی دل از عاشقان بی دل رباید به چوگان قلم خجسته رقم گوی معنی از فارسان میدان فصاحت و بلاغت در ربود. بعد از آن کتاب خسرو و شیرین که به وصف لعل نوشین شیرین دلبند کلک هنرمند دل پسند معجز پیوند چون نی قند عالمی را کام شیرین کرده از تلخ کامی بازرهانید و از قصه فرهاد محزون و محنت‌های گوناگون او خون از دیده اهل وفا چکانید.

بعد از آن کتاب شارخ نامه بود که در آن کتاب صفت جنگ و جدال جنگ آوران و گردن کشان بی حد و پایان بود و روح اسفندیار و رستم دستان از استماع آن خرم و شاد». (دیوان/۱)

بنا به تعریف اراده شده، شکر در برابر نعمت و دیدن نعمت حاصل می‌آید، لذا هر وقت، شخص نعمت را دریافت، شکرگزار است. از جملات نعماتی که قاسمی گنابادی آن را بر می‌شمارد: نعمت ولایت امیرالمؤمنین (ع)<sup>۴</sup> است. قاسمی گنابادی بر طبق مذهب خود تشیع و وجود امیرالمؤمنین (ع) را نعمت حق می‌داند: «گر چه آن اشعار آبدار گوهر نثار معجزنگار به واسطه نعمت سید ابرار و منقبت حیدر کرار غیر فرار و تمدیح شاه عالم مدار گردون اقتدار کار ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان پیرایه آب روی اعتبار این خاکسار بی مقدار پریشان روزگار و سرمایه افتخار و اشتها شد به نوعی که آثار آن تا عرصه دارالقرار بر صفایح لیل و نهار بر قرار خواهد بود در خاطر حزین می‌گذشت و در دل غمگین می‌گشت که از آن جا که سهو و خطا شیوه انسان بلکه با بعضی توأمان است مبادا که از زبان خامه سیاه کار تبه روزگار حرفی سر زده باشد که از آن نامه اعمال و جریده احوال چون زلف دلبران و روز بخت عاشقان، سیاه شده باشد.» (همان/۱)

نعمت دیگری که او در همان آغازین دیوان خود بر می‌شمارد؛ نعمت امامت امام حسن عسکری (ع) و زیارت آرامگاه آن حضرت است:

«سهی سروی ز گل زار پیمبر نم سرچشمه ساقی کوشر



تحلیل شکر و ناسپاسی در متون عرفانی با تکیه بر مثنوی عمده الاشعار / ۴۷

درون از آتش شوقم پر از تاب      ز سرّ من رای گشتم شرف یاب»  
وز آن جا مرغِ روحم کرده پرواز      گشادم بالِ نعمت را ز هم باز»  
(همان/ ۳۰)

چو نبود بر زبان شکر خداوند      چه حاصل ز آن که دارد دانه لبخند  
در افکن بر زمین از آسمانش      چو حصبا کن به کف تسبیح خوانش  
(همان/ ۲۲)

لب سایل ز شکر نعمتش ریش      ولی از شکر نعمت نعمتش پیش  
(همان/ ۲۷)

به تاج و تخت او اقبال محتاج      که برخوردار باد از تخت و از تاج  
فلک پیوسته نزدش چهره بر خاک      کند در سجده شکر ایزد پاک  
(همان/ ۱۷۰)

محبت امیرالمؤمنین(ع) در تقابل با کفران نعمت ولایت:

اگر حب شه مردان نداری      ملاف از دین خود که ایمان نداری  
گل رعنا که در عین نکویی است      ز آل مصطفایش سرخ رویی است  
گرت از دین و ایمان بهره‌ای هست      مدار از دامن آل علی دست  
(همان/ ۲۷)

به حق چارده معصوم فاضل      که باشد حبشان ایمان کامل  
(همان/ ۲۴)

خداوند مهربان از روی لطف و مهربانی به بندگانش نعمت می‌بخشد:

به هر وقت آن چه خواهد از تو درویش      دهد لطف از آن پیش و از این بیش  
(همان/ ۳۷)

به لطف خود کن آسان مشکلم را      ز بند غم رهایی ده دلم را  
(همان/ ۴)

به لطف بی‌حد و خلق جهان گیر      خراب آباد دل‌ها کرده تعمیر  
(همان/ ۳۵)

کفران نعمت و کافر نعمتی به عواملی باز بسته است؛ از جمله:

۱- نپذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین(ع):

نکردی گر علی دین را حمایت      نیاوردی برون دست ولایت  
(همان / ۲۶)

۲- آزار و اذیت نمودن خلق

در آزار خلایق بدرگی چند      به صورت آدمی لیکن سگی چند  
(همان / ۷)

۳- کبر و نخوت

غلاف تیغ کبر ابروی ایشان      الهی کس نبیند روی ایشان  
(همان / ۷)

#### نتیجه گیری:

در دیوان قاسمی گنابادی شکر در تقابل با نعمت، نعمت در برابر لطف قرار دارد که لطف سرچشمه نعمات الهی است؛ ازیرا که نعمت دهی خداوند به عبد، نه از روی استحقاق بنده است و این لطف پروردگار است که دست عبد را می گیرد.

انواع نعمت های بی شمار پروردگار آن چه بیش از همه نمود دارد: نعمت ولایت امیرالمؤمنین(ع) است که با توجه به گفتمان غالب روزگار ناظم، این مسأله پذیرفتنی است.

شکر \_\_\_\_\_ نعمت

نعمت \_\_\_\_\_ لطف

کافر نعمتی در کبر و آزار خلق و از همه مهم تر عدم اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین(ع) است. حاصل آن که ادب شکر نعمت از نگاه قاسمی گنابادی، آنست که شکر از جمله کارهای اختیاری آدمی است که انسانی که چشمش بینا باشد و بصیرت داشته باشد لطف ایزدی را دریافته و نعمت را می بیند که دیدن نعمت، خود، شکر نعمت است. از این رو، منعم از روی لطف عمیم خود، به بنده نعمت می بخشد و دلایل چندی باعث می گردد تا عبد، نعم پروردگار را ندیده و در نتیجه کافر نعمت گردد و از جمله عوامل و دلایلی که در عمده الاشعار بیان شد، کبر و خودبینی، آزار و اذیت و از همه مهم تر، عدم حب و محبت به

امیرالمؤمنین(ع) است؛ بنابراین، تعلیم و تربیت، چنانچه صحیح و به طریقی مطلوب همراه با شکران نعمت به کار برده شود که اگر با توفیقات الهی قرین شود، امری کامل شده محسوب می‌گردد. بدین ترتیب، فرضیه اول پژوهش که گفت: قاسمی گنابادی به ناسپاسی و ناشکری پرداخته‌است» مورد پذیرش است و فرضیه دوم: «کفران نعمت را در عدم پذیرش ولایت امیرالمؤمنین(ع) می‌داند» نیز، مورد پذیرش قرار می‌گیرد که با توجه به گفتمان غالب جامعه روزگار ناظم، این امر منطقی و مورد قبول است.

## منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن عربی، محیی‌الدین، (بی‌تا)، الفتوحات المکیه، بیروت.
- ۳- اته، هرمان، (۱۳۵۱)، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه: دکتر رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- تهانوی، محمدعلی، (۱۹۹۹م)، کشف اصطلاحات و الفنون، ترجمه: عبدالله خالدی، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ۵- جرجانی، علی بن محمد شریف، (۱۳۷۰)، التعریفات، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- ۶- جیلانی الحسینی، عبدالقادر، (۲۰۰۶)، الغنیه لطالبی الحق عزوجل، قاهره.
- ۷- حسنی، علی‌اکبر، (۱۳۶۳)، «درس‌هایی از مکتب اسلام»، مجله فلسفه و کلام، سال ۲۴، شماره ۱۱، صص: ۴۴-۴۷.
- ۸- درودگریان، فرهاد، (۱۳۸۸)، «شاهنامه نواب عالی و قاسمی گنابادی»، مجله کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۳۹، صص: ۷۴-۸۳.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۵۷)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- عبدالباقی، محمدفواد، (۱۳۷۱)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: اسلامی.
- ۱۳- فتاحی ثانی، مصطفی، (۱۳۹۰)، «ادب شکر در مثنوی مولوی»، مجله حافظ، شماره ۸۱، صص: ۵۶-۵۸.
- ۱۴- فخرالدین قزوینی، ملا عبد‌النبی، (۱۳۶۳)، «تذکره میخانه»، تصحیح و تنقیح به اهتمام: احمد گلچین معانی، چاپ چهارم، تهران: اقبال.
- ۱۵- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ه.ق)، العین، به کوشش: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: انتشارات هجرت.
- ۱۶- قاسمی گنابادی، محمدقاسم، (۱۳۴۶ ش)، «دیوان عمده الاشعار»، به کوشش: احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.
- ۱۷- قشیری نیشابوری، عبدالکریم هوازن، (۱۳۶۷)، رساله قشیریه، به کوشش: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۸- کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق، (۱۳۷۹)، لطایف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، تهران: میراث مکتوب.

- ۱۹- کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۸۱)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح: عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۰- مستملی بخاری، اسماعیل ابن محمد عبدالله، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح: محمد روشن، بی جا.
- ۲۱- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۸)، اخلاق در قرآن، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب.
- ۲۲- میدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و وعده الابرار، به کوشش: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳- نفیسی، سعید، (۱۳۴۴)، «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی»، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۲۴- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، مقدمه و تصحیح و تعلیق: محمود عابدی، تهران: سروش.
- ۲۵- همدانی، عین القضاة، (۱۳۷۷)، «نامه‌های عین القضاة»، مقدمه: علی نقی منزوی، تهران: اساطیر.